

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰

از صفحه ۷۳ تا ۹۰

## بررسی مفهوم فقر در اشعار خاقانی\*

دکتر علی محمد موذنی<sup>۱</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه تهران

و علی عباس علی زاده<sup>۲</sup>

چکیده:

خاقانی شروانی، سخنور بزرگ ادب فارسی در قرن ششم از شاعران گرانمایه و از استادان درجه اول سخن پارسی می باشد؛ که در بسیاری از جنبه‌های سخنوری ممتاز محسوب می شود. معانی به کار رفته در شعر خاقانی تا سالیان دراز به دلیل استفاده وی از استعارات، آرایه‌های هنری و به کار بردن اصطلاحات علمی - که سبک خاص وی را رقم می‌زند - مورد غفلت واقع شده بود. پیدایش افکار و مفاهیم عارفانه در شعر فارسی، سبب شد تا بسیاری از شاعران در این زمینه طبع آزمایی و نظریات خود را بیان کنند.

از جمله مسائلی که در اشعار وی، نمود فراوانی دارد و وی بارها بدان پرداخته است، مفاهیم عارفانه و صوفیانه می باشد. بررسی کلی و همه جانبه افکار وی از این منظر، مسلماً در خور یک مقاله نیست. لذا در این مقاله سعی شده است تا مفهوم فقر - که وی خود را در این زمینه نظریه پرداز می داند - مورد ارزیابی واقع شود.

واژگان کلیدی: خاقانی شروانی، عرفان، عرفان عملی، فقر

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۱۸

<sup>۱</sup> - پست الکترونیکی: [al.moazzeni@yahoo.com](mailto:al.moazzeni@yahoo.com)

<sup>۲</sup> - عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آباد.

### مقدمه:

افضل‌الدین بدیل بن علی نجار شروانی، ملقب به خاقانی شروانی جزء شاعران پرآوازه قرن ششم هجری می‌باشد. وی همواره در کنار شاعران بزرگی چون سنایی، نظامی و انوری جای داشته است. مسائل مطرح شده در آثار وی از وسعت اطلاعات، دانش و قدرت سخنوری وی حکایت می‌کند.

چنانچه می‌دانیم یکی از تحولات بزرگی که با سنایی در عرصه شعر انجام گرفت و به شعر فارسی عمق و محتوایی دیگرگونه بخشید نفوذ و رواج افکار عرفانی در شعر می‌باشد؛ خاقانی نیز به دنبال سنایی و تحت تاثیر وی افکار عرفانی وسیعی را به زبان شعر بازگو کرد. هر چند در سال‌های اخیر، محققانی او را جزء شاعران عرفانی محسوب نکرده‌اند اما در سروده‌های وی، مظاهری از مفاهیم عرفانی موجود است که سبب می‌شود بسیاری از اشعار وی رنگی عرفانی به خود بگیرد.

قراین روشن و متعددی در سراسر آثار وی وجود دارد که نشان می‌دهد این شاعر به تصوف و اهل آن علاقه مند بوده و از گرایش وی به ایشان و معتقداتشان حکایت می‌کند.

خاقانی در دیوان و منشآت خود بارها - به تطویل و ایجاز - از دریافته‌های عرفانی خود سخن به میان می‌آورد. وجود این مطالب ما را وا می‌دارد که با تاملی بیشتر به عرفان و اصطلاحات صوفیانه وی نظر بیفکنیم.

خاقانی در جای جای آثارش بدین مهم اشاره می‌کند که ارتباطهایی با خانقاه و اهل آن داشته است.

وی در بیتی مهم اشاره می‌کند، به همان صورت که طفل از پیش پدر به طرف مادر می‌گریزد من نیز از خانه به طرف خانقاه می‌گریزم.

مرا گریز زخانه به خانقاه بود چو طفل کو سوی مادر گریزد از بر باب (خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۵۳).

همچنین وی در منشآت در نامه ای بیان می‌کند که در خانگاه مشغول نماز خواندن با زمره فقرا و کافه‌ای اهل تصوف بوده است.

«دوش که مواهب بنان فرمود، خادم به خانگاه بود به ادای صلاة مشغول ندانست که عبدی در راه است اگر نه در ترقب آن و داد غیبی، ورد شرعی را دست داشته بودی؛ بازمین هم آنجا نیز ذکر فضایل و شکر فواضل کفوی می‌رفت با زمره فقرا و کافه اهل تصوف.» (خاقانی شروانی، منشآت، ص ۲۵۵).

وجود این مطالب بسیار پراهمیت می‌باشد چرا که روشن کننده گوشه‌ای از رفتار و شخصیت اجتماعی شاعر خواهد بود.

خاقانی همچنین در قصیده‌ای مطرح می‌کند که سال‌ها در اندیشه ریاضت بوده است و حال می‌خواهد گوشه‌ای را اختیار کند و با خیال یار ناپیدا خلوت کند و همچنین این طلب را بی خویشتن انجام خواهد داد.

از همه عالم کران خواهم گزید  
با خیال یار ناپیدا هنوز  
این طلب بی خویشتن خواهم نمود  
گوشه‌ای از خلق و کنجی از جهان  
سال‌ها رای ریاضت داشتم  
پیل را مانم که چون جستم ز خواب  
خفته بودم همتم بیدار کرد  
عشق دلجویی به جان خواهم گزید  
خلوت‌تا که اندر نهان خواهم گزید  
این رطب بی استخوان خواهم گزید  
بر همه گنج روان خواهم گزید  
از پس دوری همان خواهم گزید  
صحبت هندوستان خواهم گزید  
این ریاضت جاودان خواهم گزید  
(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۱۷۱)

خاقانی، همچنین در منشآت خود را (عارف صوفی صفت) می‌نامد و بیان می‌کند که من مکافات بدان را به بدی نخواهم داد چرا که مذهب من متفاوت است.

(جواب بدگویان بدآموز سهل است، اما بنده، عارف صوفی صفت است، مکافات بدان به بدکران شیمت او نیست. مذهب او این است.

آن را که قفامان بزند دست ببوسیم  
زان کس که غمینیم غم او بگساریم  
(خاقانی شروانی، منشآت، ۱۳۱۳، ص ۳۴۳)

شایان ذکر است که خاقانی بر این ادعا و در طرح مسائل عرفانی تا آنجا پیش می‌رود که به شطحیات عرفا بسیار نزدیک می‌شود؛ برای نمونه، شاعر در بیتی بسیار مهم ادعا می‌کند که در (اوج انا الله) می‌پرد و یا خود را موسی می‌داند که انا الله را دریافته است.

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون می‌برم  
تخت و خاتم نی و کوس رب هب لی می‌زنم  
عالمی از عالم فکرت به کف می‌آورم  
طور و آتش نی و در اوج انا الله می‌پریم  
(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۲۴۷)

و  
موسیم انی انا الله یافتم  
نور پاک و طور سینا دیده‌ام  
(همان، ص ۲۴۷)

خاقانی در تحفة العراقین حتی از دیدار خویش با خضر - که بسیاری از عرفا ادعای دیدار وی را داشته‌اند - صحبت می‌کند.

چون بیرق صبح برتر آمد  
اندر برش از سر فضایل  
خوش خلق چو مشک چینی از حلم  
خضر نبی از درم درآمد ...  
هر جا کتب شده حمایل  
پرمغز چو گوز هندی از علم  
(خاقانی شروانی، تحفة العراقین، ۱۳۸۷، ص ۹۵)

آنگاه خضر از سر ارادت در پیش خاقانی می‌نشیند، روح ناتوان و دل نوان خاقانی را می‌بیند، دستی از سر کرم بر سر وی می‌کشد و دل شکسته خاقانی را که پر از گنج می‌باشد، به سامان می‌رساند. و همچنین وی ادعا می‌کند که یک شب در هفته را به خلوت و عزلت می‌گذراند.

این یک شبه خلوت که بهر هفته مرا هست  
گفتی نکنی خودت سلطان، نکنم نی  
حقا که به شش روز مسلم نفروشم  
یک لحظه فراغت به دو عالم نفروشم  
(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۷۹۱)

این دلایل است که ما را وا می‌دارد تا با تأملی بیشتر به افکار عرفانی وی توجه کنیم؛ و از اینکه به سادگی و با نگاهی سطحی و عرفان وی را انکار کنیم - کاری که متأسفانه در سال‌های اخیر به راحتی گرفته است - بپرهیزیم.

یکی از مسائل مهم عرفانی که در دیوان شاعر بارها به تأکید مطرح شده است - و گویی شاعر خود را در این زمینه نظریه پرداز می‌داند - مفهوم فقر می‌باشد.

در اینجا سعی خواهد شد ابتدا مفهوم فقر را از دید عرفا و آنگاه سنایی که خاقانی تحت تأثیر وی بوده است و سپس به طور خاص از دید خاقانی مورد تفحص و بررسی قرار گیرد تا مشخص شود که تا چه حد افکار وی در این باب اصیل و واقعی می‌باشد. (فقر به فتح اول در لغت به معنی درویشی و محتاجکی و درویش شدن است و در اصطلاح سالکان فقر، عبارت از فناء فی الله است.) (گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۸، ۱۳۸۲، ص ۳۱۵).

واژه فقر برگرفته از قرآن می‌باشد که صوفیه بنا بر شیوه خویش، تفاسیر خاص عرفانی بدان می‌دهند؛ بیشتر مآخذ عرفا برای کاربرد این اصطلاح آیات شریفه (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید) (فاطر/۱۵) و (الله غنی و انتم الفقراء) (محمد/۳۸) و (للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله ...) (بقره/۲۷۴) و همچنین احادیث معروف پیامبر شامل (الفقر فخری و به افتخروا، و الفقر سواد الوجه فی دارین و اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمره المساکین و اینکه در روز قیامت خداوند - تعالی - گوید ادنو منی احبائنی فیقول الملائکه: من احبائک؟ فیقول: فقراء المسلمین) (هجویری، کشف المحجوب، ۱۳۸۴، ص ۲۹) می‌باشد.

سخن در باب فقر از بخش‌های اصلی اغلب متون صوفیه می‌باشد.

ابونصر سراج صاحب اللمع در باب فقر می‌گوید: (فقر مقامی است شریف و خدای تعالی آن را در کتاب مبین خود ستوده است. الفقرا الذین احصروا فی سبیل الله و رسول اکرم (ص) فرمود بنده را فقر زینت بخش‌تر است از پیشانی بندی سخت زیبا که بر صورت اسب بندند) (سراج، ترجمه اللمع، ۱۳۸۶، ص ۷۰)

وی از قول ابراهیم خواص در باب فقر چنین نقل می‌کند: «فقر جامه شریف و لباس پیامبران و افسر متقیان و زیبایی مؤمنان و سرمایه عارفان و خواسته مریدان و پناهگاه مطیعان و زندان گناه‌کاران است و پوشنده بدی‌ها و بزرگ‌کننده حسنات و برکشنده ی درجات و رساننده به منزل‌ها و خوشنودی پروردگار و شرافت آشنایان است. فقر نشانه پاکان و روش پرهیزکاران است.» (همان، ص ۱۰۳).

و از قول جنید، فقر را بلایی عزیز می‌شمارد: (شیخ از قول جنید گفت: فقر دریای بلاست و بلا به تمامی عزت است.) (همان، ص ۱۰۱).

ابو ابراهیم اسماعیل مستملی بخاری، اصل و منشأ تصوف را فقر می‌داند. (بدان که فقر اصلی است بزرگ و اصل مذهب این طایفه فقر است و حقیقت فقر نیازمندی است و بنده جز نیازمند نباشد) (مستملی بخاری، شرح التعریف، ۱۳۶۵، ص ۱۲۳۹).

و همچنین فقر را شغل پیامبران می‌داند (فقر پیشه پیغمبران است چنانکه مصطفی گفت: لی حرفتان الفقر و الجهاد) (همان، ص ۱۲۳۰)

هجویری در کشف المحجوب، بابی تحت عنوان باب الفقر می‌آورد و چنین می‌گوید: (بدان که درویشی را اندر راه خداوند - عزوجل - مرتبی عظیم است و درویشان را خطری بزرگ) (هجویری، کشف المحجوب، ۱۳۸۴، ص ۲۹) در ادامه می‌گوید: (خداوند - تعالی - هر فقرا را مرتبی و درجتی بزرگ داده است و مر فقرا را بدان مخصوص گردانیده تا به ترک اسباب ظاهری و باطنی گفته‌اند و به کلیت به مسبب رجوع کرده تا فقر ایشان فخر ایشان گشت، تا به رفتن آن نالان شدند و به آمدن آن شادمان گشتند و آن را در کنار گرفتند و به جز اخوات آن را جمله خوار گرفتند) (همان، ص ۳۰)

وی، مبحث فقر را در کتاب خود به صورت گسترده و به دقت مورد بررسی قرار می‌دهد و اقوال و نظریه های فراوانی را که گاه متناقض یکدیگر هستند را مطرح می‌کند، سپس به بسط و شرح آن می‌پردازد و می‌گوید: (فقر را رسمی و حقیقتی است، رسمش افلاس اضطراری است و حقیقتش اقبال اختیاری) (همان، ص ۳۰).

هجویری، فقر را برای اهل آن - سالکان حقیقی - عزت و برای ناهلان طریقت، ذلت می داند و به قول پیامبر اکرم استناد می کند: (الفقر عز لاهله پس چیزی که اهل را عز بود مر ناهل را ذل بود) (همان، ص ۳۱).

همچنین از زبان بوسعید، فقر را غنی شدن به خداوند می داند (شیخ ابوسعید گوید الفقر هو الغنی بالله) (همان، ص ۳۳):

صاحب رساله قشیریه، حقیقت درویشی را از قول شبلی چنین بازگو می کند (آن که بدون خدای عزوجل به هیچ چیز مستغنی نگردد) (ابولقاسم قشیری، ترجمه رساله قشیریه، ۱۳۶۱، ص ۴۶۰).

صاحب مصباح الهدایه نیز مانند هجویری فقر را دارای دو بخش ظاهری و باطنی می داند: (فقر را رسمی است و حقیقتی، رسم او عدم املاک و حقیقت او خروج از احکام صفات و سلب اختصاص چیزی به خود) (کاشانی، مصباح الهدایه، ۱۳۷۶، ص ۳۷۵).

عطار در منطق الطیر، وادی فقر را با قنا ذکر می کند و آن را آخرین وادی یعنی وادی هفتم می داند.

بعد از آن روی روش نبود ترا  
گر بود یک قطره قلزم گرددت  
(عطار نیشابوری، منطق الطیر، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰)

(هفتمین وادی فقر است و فنا  
در کشش افتی روش گم گردت

و چنین این وادی را شرح می دهد .

کی بود اینجا سخن گفتن روا  
گنگی و کرّی و بی هوشی بود  
گم شده بینی زیک خورشید تو  
(همان، ص ۴۱۳)

(بعد از این وادی فقر است و فنا  
عین وادی فراموشی بود  
صد هزاران سایه جاوید، تو

همچنین عطار در تذکرة الاولیاء از قول ابوالحسن خرقانی نشانی فقر را چنین

توضیح می دهد.

(ابوالحسن خرقانی را گفتند: نشان فقر چیست؟ گفت: آنکه سیاه دل بود. گفتند: معنی این چگونه باشد؟ گفت: یعنی از پس رنگ سیاه رنگی دیگر نبود) (عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ۱۳۸۷ ص ۷۸۱).

وی در الهی نامه در باب عظمت فقر چنین می گوید:

(اگر یک شب به بیداری رسی تو به سر حد وفاداری رسی تو  
ز فقرت خلعتی بخشند جاوید که یک یک ذره می بینی چو خورشید  
گر آن دیده به دست آری زمانی اگر کوری شوی صاحب قرانی  
(عطار نیشابوری، الهی نامه، ۱۳۸۷ ص ۲۶۳).

و در باب عظمت فقر همین بس که مولانا مثنوی را (دکان فقر) می نامد.

هر دکانی است سودای دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر  
(مولوی مثنوی معنوی، دفتر اول، ۱۳۸۳، ص ۹۷).

سنایی نیز در حدیقه الحقیقه چنین به بیان مطالب خویش در باب فقر می پردازد.

(رفتن از فعل حق سوی صفت وز صفت زی مقام معرفت  
آنگه از معرفت به عالم راز پس رسیدی به آستان نیاز  
پس ازو حق نیاز بستاند چون نیازش نماید حق ماند  
در تن تو چو نفس تو بگداخت دل به تدریج کار خویش بساخت  
با نیاز آنگهی که گردی یار دل برآرد ز نفس تیره و مار  
خان و مانش همه براندازد در ره امتحانش بگدازد  
در درون تو نفس دل گردد زان همه کرده ها خجل گردد  
پس زبانی که راز مطلق گفت بود حلاج کو انا الحق گفت

نیاز در اصطلاح عرفا فقر است و فقر نیازمندی است و فقیر کسی است که نیازمند به حق باشد و ذلت سؤال را تنها در آستانه حق تحمل کند. بعضی گویند فقر عبارت است از فنای فی الله و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و رتبت کاملان است).



سنایی، فقر و نیاز را پدیده درگاه ربوبی می‌داند و آن را ارزشمندترین متاع و سرمایه سالک به حساب می‌آورد.

درگهش را نیاز پیرایه تو نیاز آر سود و سرمایه  
در پذیرد غم نیاز تو را بی نیازی او نیاز تو را

(سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷)

وی، همچنین در دیوان خویش بسیار از فقر دم می‌زند و تنها فقر را کار اصلی و بقیه‌ی امور را بی‌کاری می‌شمارد.

ای دل به کوی فقر زمانی قرار گیر بیکار چند باشی دنبال کار گیر  
(سنایی غزنوی، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۲۹۵)

و

کار آن دارد که افتد در خم چوگان فقر نان آن گیرد که باشد چون سها زرد و نزار  
هر چه جز در دست دوزخ هر چه جز فقرست غیر هر چه جز بندست زحمت، هر چه جز زخمست عار  
(همان، ص ۲۲۶)

سنایی همچنین فقر را با حقیقت یکسان می‌داند و همچنین در بیتی حقیقت فقر را از بود عریان شدن می‌داند.

چون فرد شدی زین همه احوال به تصدیق در شاهره فقر و حقیقت قدمی زن  
(همان، ص ۹۷۵)

و

فقر نبود باد را از خاک خفتان دوختن فقر چبود؟ بود را از بود عریان داشتن  
(همان، ص ۴۶۳)

و به دل خود می‌گوید که اگر طالب رستگاری هستی باید کلاه سروری را از نعل فقر سازی و همچنین بیان می‌کند که مسکن عاقان فقر و فقیری است پس سنایی فقر را پیشه خود ساز.

ای دل ار خواهی که یابی رستگاری آن سری چون نسازی فقر را نعل از کلاه سروری  
(همان، ص ۴۶۹)

و

ای سنایی فاقد و فقر و فقیری پیشه کن فاقه و فقر و فقیری عاشقان را مسکن است  
(همان، ص ۸۵)

و همچنین بیان می‌کند که ماه علم از فلک فقر طلوع می‌کند.  
چون ماه علم از فلک فقر بر تو تافت طاووس وار جلوه به باغ و بهار گیر  
(همان، ص ۲۹۸)

آری چنان چه گفته شد بی‌شک یکی از اساسی‌ترین موضوعات عرفانی که در دیوان خاقانی مطرح شده است مبحث فقر است. چنانچه جای جای دیوانش بدین نکته اشاره می‌کند و در اکثر ابیات خویش مانند آنچه عرفا در باب فقر بیان کرده‌اند او نیز به بیان آنها پرداخته است.

چنانچه نصیحت می‌کند که به سمت فقر برو تا صاحب خراج هر دو گیتی شوی و سرهنگ عشق به پیشواز تو آید.

بر در فقر آی تا پیش آیدت سرهنگ عشق گوید ای صاحب خراج هر دو گیتی مرحبا  
(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۱)

خاقانی، فقر را گوهری تمام عیار می‌داند و نصیحت می‌کند آن را با تمام دنیا معامله کن چرا که به دست آوردن این گوهر بدین بها می‌ارزد.

دنیا به عرض فقر بده وقت من یزید که آن گوهر تمام عیار ارزد این بها  
(همان، ص ۴)

و در ادامه همین ابیات است که بیان می‌کند فقر مانند پنج نوش سلامت می‌باشد و همت از آستانه فقر پادشاهی ملک جوی شده است.

در چار سوی فقر درآ تا ز راه ذوق دل را پنج نوش سلامت کنی دوا  
همت ز آستانه فقر است ملک جوی آری هوا از کیسه دریا بود سقا  
(همان، ص ۴)

خاقانی، فقر را از منجیات می‌داند و این مطلب را در ابیات دیگر چنین مطرح می‌کند.  
نجسته فقر سلامت کجا کنی حاصل      نگفته بسم الحمد چون کنی مبدا  
(همان، ص ۱۲)

یا

زان طبخ‌ها که دیگ سلامت همی پزد      خوش‌خوارتر ز فقر ابایی نیافتم  
(همان، ص ۷۸۴)

و

جان را به فقر باز خر از حادثات از انک      خوش نیست این غریب نوآیین درین نوا  
(همان ص ۱۶)

و حتی تا آنجا پیش می‌رود که خلوتی که از فقر باشد را خیمه مهدی (عج) می‌داند.  
خلوتی کز فقر سازی خیمه‌ی مهدی شناس      زحمتی کز خلق بینی موکب دجال دان  
(همان، ص ۴۲۳)

خاقانی در قصیده‌ای فقر را به سریری تشبیه می‌کند که انسان را به مقام «رضا» می‌رساند و بیان می‌دارد که تنها سر آن کسانی بر آن سریر به تاج می‌رسد که به مقام نیستی رسیده باشند و دست از سر خود برداشته باشند.

سریر فقر تو را سر کشد به تاج رضا      تو سر به جیب هوس درکشیده این است خطا  
بر آن سریر سر بی سران به تاج رسد      تو تاج برنهی ار سر فرو نهی عمدا  
(همان، ص ۱۰)

و در بسیاری از ابیات گویی به حدیث پیامبر استناد می‌جوید که فقر را عزت برای اهلش می‌داند. خاقانی با توجه به این حدیث که قبلاً مطرح شد خود را «اهل فقر» می‌داند و طبق همین عقیده است که فقر را نیکو می‌داند و آن را به طاووس تشبیه می‌کند.

فقر نیکوست به رنگ ارچه به آواز بد است      عامه را زین رنگ آواز تبرا شنوند  
شبه طاووس شمر فقر که طاووسان را      رنگ زیباست گر آواز نه زیبا شنوند  
(همان، ص ۱۰۲)

و چون خود را اهل فقر می‌داند بارها فقر را به عروس تشبیه می‌کند.  
با عقل پای کوب که پیری است ژنده پوش بر فقر دست کش که عروسیت خوش لقا  
(همان، ص ۱۶)

یا

اول بیار شیر بهای عروس فقر وانگه ببر قباله اقبال رایگان  
(همان، ص ۳۰۹)

خاقانی یادآور می‌شود که هر لحظه هاتفی به انسان آواز می‌دهد که این جهان  
دامگهی بیش نیست و تنها با دادن شیر بهای عروس فقر است که می‌توان قباله اقبال را  
رایگان نصیب خویش کرد.

هر لحظه هاتفی به تو آواز می‌دهد که این دامگه نه جای امانست الامان  
آواز این خطیب الهی تو نشنوی کز جوش غفلت است تو را گوش دل گران  
اول بیار شیربهای عروس فقر وانگه ببر قباله اقبال رایگان  
خاتون دار ملک فریدونش خوان که نیست کاوین این عروس کم از گنج کاویان  
تا بر در تو موکب فقر است ایمنی که احداث را سوی تو جنیبت شود روان  
از فقر ساز گلشکر عیش بدگوار وز فقر خواه مهر تب جان ناتوان  
زین و آن دوا مطلب چون مسیح هست زیرا اجل گیاست عفا قیر این و آن  
(همان، ص ۳۰۹)

خاقانی در قصایدی از رفتن خود به سوی فقر و از این که فقر را انتخاب کرده  
سخن می‌گوید و مشخص است که وی پا را فراتر از یک نظریه پرداز صرف می‌گذارد  
و خود نیز بدان عمل می‌کند و گویی مراحل از عرفان را به طور عملی پشت سر  
گذاشته است که چنین دقیق آن را توضیح می‌دهد.

فقر کان افکنده خلق است و من برداشتم زال کان رد کرده سام است من می‌پرورم  
(همان، ص ۳۰۹)

یا اینکه

بدان تا دلم منزل فقر گیرد به از صبر منزل نمایی نبینم  
(همان، ص ۲۹۳)

و یا در بیتی می‌گوید که فقر مشیمه من بوده است و لطف و عنایت الهی قابله من بوده است.

پرده فقرم مشیمه دست لطفم قابله خاک شروان مولد و دارالادب منشای من  
(همان، ص ۳۲۳)

شاعر در ابیاتی اشاره می‌کند که هر زمانی عیدی در دل دارد و دل بدو می‌گوید که تو (خاقانی) به مقام فقر رسیده‌ای پس دیگر در جهان منگر چرا که صاحب گنج فقر می‌پاشی.

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش  
مرا دل گفت گنج فقر داری در جهان منگر نعیم مصر دیده کس چه باید قحط کنعانش  
(همان، ص ۲۱۱)

یا اینکه عزلت به دل او می‌گوید که فقر را دریابد.

همت به سرم آمد که جاه آمده میذیر عزلت به دلم گفت که فقر آمده دریاب  
(همان، ص ۵۷)

(فقر در مفهوم عرفانی خود، کانون باورها و تجربه‌های صوفیانه خاقانی است. این آراء و دیدگاه‌های شاعر در این باره اصیل و واقعی است و گویای آن است که شاعر خود می‌بایست آنها را تجربه کرده باشد بنابراین در میان موضوعات مختلف عرفانی در اشعار خاقانی تنها آن دسته از مباحثی اصیل است که به نوعی با فقر و زهد ارتباط داشته باشد اگر خاقانی در جرگه صوفیان و اهل طریقت وارد شده باشد این کار از طریق زهد و فقر انجان گرفته است. در میان مباحث عرفانی هیچ موضوعی مانند زهد و فقر نمی‌توانست با آن احساس و برداشت طبیعی شاعر درباره ماهیت دنیا و جایگاه انسان در آن هماهنگ و سازگار باشد. بدین ترتیب، آراء و سخنان خاقانی در قالب زهد و فقر یا مباحثی که به این دو موضوع ارتباط دارد از آن جهت که از اعتقاد برخاسته

واقعی است.) (میرباقری فر، گنج فقر، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱)

خاقانی در اشعار خود نشان می‌دهد که اندیشه فقر از جوانی دغدغ‌های روحی و فکری وی بوده است چرا که در شعری که ظاهراً در جوانی خود خطاب به پیری سروده است فقر را تن علم می‌داند.

بشنو ای پیر پند خاقانی  
تن علم است فقر و علم تن است  
خاک توست این جوان علم طلب  
علم جان جوی و جان علم طلب

(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۸۱۸)

خاقانی در جایی خود را والی عزلت می‌داند که اینک طغرای فقر به او داده شده است و در مسند فقر گویی پادشاه شده است.

والی عزلت تویی اینک طغرای فقر  
مشرف وحدت تو باش اینک دیوان او  
(همان، ص ۳۱۶)

و همچنین محققان راه را در مسند فقر پادشاه می‌داند.

آنها که محققان راهند  
در مسند فقر پادشاهند  
(همان، ص ۷۵۷)

و

بی آرزوی ملک به زیر گلیم فقر  
کوئیم کوس بر در دیوان صبحگاه  
(همان، ص ۳۷۴)

و بارها در مقام نصیحت به خود می‌گوید که:

اولین برج از فلک صفر است و چون تو بهر فقر  
خیز خاقانی زکنج فقر خلوت خانه ساز  
اولین پایه گرفتی صفر بهتر خان و مان  
کز چنین کنجی توان اندوخت گنج شایگان  
(همان، ص ۳۲۶)

و یا در جایی دیگر می‌گوید:

چون فقر شد شعار تو برگ و نوا مجوی  
چون باد شد براق تو برگستان مخواه  
(همان، ص ۳۷۶)

خاقانی در قصیده ای بیان می‌کند که در هنگام حادثات به سمت صوفیان بروید چرا که آنان از بود غمگند و از نابود شادمان و بیان می‌دارد که حقیقت معنی فقر را ازین صوفیان بخواهید چرا که ایشان (اهل فقرند) و در ادامه همین ابیات است که خود به بحث در مورد فقر می‌نشیند و هر چه جز فقر را نقش عاریه می‌پندارد و می‌گوید که تا در دل تواند اندکی از میل به جاه و آبروداری هنوز به مقام فقر نرسیده‌ای و در آخر اشاره می‌کند که خود به مقام فقر رسیده است و منشور فقر در سر دستارش می‌باشد.

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| از حادثات در صف آن صوفیان گریز     | کز بود غمگند و زنا بود شادمان      |
| زایشان شنو دقیقه فقر از برای آنک   | تصنیف را مصنف بهتر کند بیان        |
| جز فقر هر چه هست همه نقش عاریه است | اندر نگین فقر طلب نقش جاودان       |
| تا در دل تو هست دو قبله زچاه و آب  | فقرت هنوز نیست دو قله زامتحان      |
| فقر سیاه پوش چو دندان فرو برد      | جاه سپید کار کند خاک در دهان       |
| چون عز عزل هست غم زور و زر مخور    | چون فر فقر هست دم از مال و مل مدان |
| خاقانیا ز جیب تجرد برآر سر         | وز روزگار دامن همت فرو نشان        |
| منشور فقر در سر دستار توست رو      | منگر به تاج تاش و به طغرای شه طغان |

(همان، ص ۳۱۳)

اشاره به این مطلب در ابیات بالا که فقر را سیاه پوش می‌داند خود نشان دهنده این است که خاقانی تا چه حد در باب مسائل عرفانی و کاربرد آنها آگاه بوده است چنان چه بیان این مطلب به حدیث پیامبر که عرفا بسیار در باب فقر بدان تمسک می‌جویند اشاره دارد که الفقر سواد الوجه فی دارین که عطار نیز در اسرارنامه به این مطلب اشاره می‌کند و از قول خرقانی می‌گوید که فقر سیاه دل می‌باشد.

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| چنین گفته است آن دریای پرنور | که خاک او به خرقان است مستور |
| که در عالم فقیر آنست کامل    | که اندر فقر خود باشد سیه دل  |
| بگویم با تو این معنی مکن جنگ | که تا نبود پس از رنگ سیه رنگ |
| سواد وجه فقر آید به دارین    | نسجد ذره ای در فقر کونین     |

چه گویم که یک تن چون پیمبر نیاید فقر کلی رنج کم بر

(عطارد نیشابوری، اسرارنامه، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱)

خاقانی در بیتی از خداوند می‌خواهد که از هرچه زیب و زینت جهان است او را برهاند و گویا همین فقر است که او را به سمت عزلت دعوت می‌کند چرا که می‌خواهد مانند الف تنها باشد و از اهل جهان دور باشد.

زهرچه زیب جهان است و هر که زاهل جهان مرا چو صفر تهی دار و چون الف تنها

(خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۲، ص ۱۰)

و در بیتی دیگر با اشاره به اینکه به مقام فقر رسیده است خداوند را شاکر است.

شاکرم از عزلتی که فاقه و فقر است فارغم از دولتی که نعمت و ناز است

(همان، ص ۸۲۸)

وی همچنین در مقام نصیحت به خود می‌گوید که فقر را نصب عین خود قرار بده و پیش خسان مرو

فقر کن نصب عین و پیش خسان رفع قصه مکن نه وقت چراست

(همان، ص ۶۷)

و در پرتو همین افکار است که می‌خواهد عروس صفا را به دست فقر آرایش کند.

خاقانیا عروس صفا را به دست فقر هر هفت کن که هفت تنان در رسیده‌اند

(همان، ص ۸۷۰)

وی همچنین در ابیاتی از تسلیم کردن دل خود پیش عزیزان فقر سخن می‌گوید و

بیان می‌کند که حلقه به گوش ایشان است.

بهر چنین خشک‌سالی مذهب خاقانی است از پی کشت رضا چشم به نم داشتن

از سر تسلیم دل پیش عزیزان فقر حلقه به گوش آمدن غاشیه هم داشتن

(همان، ص ۳۱۷)



## نتیجه

چنانچه مشاهده شد فقر و مفهوم آن، جزء بخش‌های اصلی اغلب متون صوفیه می‌باشد و طرح مباحث در این زمینه از ارزش و جایگاه ویژه این مفهوم در بین عرفا حکایت می‌کند. خاقانی نیز در این زمینه نظریات خود را به طور پراکنده، در جای جای آثارش مطرح می‌کند.

اگر برای تعابیر عرفانی موجود در آثار خاقانی درجه بندی قائل شویم، بی شک مفهوم فقر، پربسامدترین و مهم‌ترین مفهومی است که در آثار وی مطرح شده است. وی در جای جای آثارش این مفهوم را با تعابیر گوناگون عنوان می‌کند و در بسیاری از مواقع پارا فراتر از یک نظریه پرداز صرف می‌نهد و حقیقت آن را بیان می‌کند؛ آن‌گاه است که حقیقتاً از سخن وی بوی فقر می‌آید.

آنچه از افکار خاقانی در این زمینه مطرح می‌شود که با سخنان مشایخ عالی قدر این طریق برابری می‌کند و آن‌جاست که مشخص می‌شود سخنان وی حاصل از دریافت‌ها و تجربیات عرفانی خودش می‌باشد و در پی این سخنان است که در می‌یابیم سروده‌های وی در مورد فقر طعم و بوی حقیقت را می‌دهد و بیشتر از به کارگیری صرف اصطلاحات عرفا می‌باشد.

### کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

- ۱- ابوالقاسم قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۶۱، ترجمه رساله قشریه، تصحیح بدیع الزمان فروزان‌فر، علمی و فرهنگی.
- ۲- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، ۱۳۸۷، تحفه العراقرین، به کوشش صفری آق قلعه، چ اول، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۳- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چ ۷، زوار.
- ۴- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۱۳، منشآت، تصحیح محمد روشن، دانشگاه تهران.
- ۵- سراج طوسی، ابونصر، ۱۳۸۶، ترجمه اللمع فی التصوف، تصحیح رنولد آلن نیکلسون، مترجمان، قدرت الله خلیلیان و محمود خرسندی، چ اول، انتشارات دانشگاه سمنان.
۶. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، ۱۳۸۳، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، چ ۶، تهران، دانشگاه تهران.
۷. سنایی، ابومجد مجدود بن آدم، ۱۳۶۲، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۴، تهران، سنایی.
۸. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۶، اسرارنامه، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۲، تهران، سخن.
- ۹- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، الهی‌نامه، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۳، تهران، سخن.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، تذکره اولیاء، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، چ ۳، تهران، اساطیر.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، منطق الطیر، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۳، تهران، سخن.
- ۱۲- فیروزکوهی، امیری، ۱۳۸۰، خلاصه حدیقه حکیم سنایی، چ اول، تهران، زوار.
- ۱۳- کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۷۶، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ ۴، تهران، هما.
- ۱۴- گوهرین، صادق، ۱۳۸۲، شرح اصطلاحات تصوف، چ ۸، چ اول، تهران، زوار.
- ۱۵- مستملی بخارایی، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، ۱۳۶۵، شرح التعرف لمذهب التصوف، ربع سوم، تصحیح محمد روشن، تهران، اساطیر.
- ۱۶- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۳، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴، کشف‌المحجوب، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران، سروش.

#### مقالات :

- میرباقری فر، علی اصغر، ۱۳۸۲، گنج فقر (بررسی و تحلیل صوفیانه‌های خاقانی)، تهران، مجله دانشکده، ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم.